جلسه 37

02/ 10/ 1396 - روایات دال بر تنجیز علم اجمالی /تنجیز علم اجمالی /قاعده احتیاط

خلاصه بحث جلسه گذشته و این جلسه :

سخن در صحیحه حلبی بود. در این روایت پس از امر به شستن لباسی که علم اجمالی به نجاست آن دارد، حکم را به «فانه احسن» تعلیل کرده است. بحث در این بود که آیا این تعبیر ظهور در استحباب دارد؟

همانگونه که بیان شد، به کار بردن تعبیر «احسن» در مقام بعث، ظهور در استحباب داشته و به کار بردن این تعبیر در مقام تعلیل حکم نیز برای تغییر در ظهور حکم معلّل و حمل آن بر استحباب است. مثلا اگر گفته شود: این کار را انجام دهید که این کار بهتر است، از این تعلیل، تصرف در ظهور امر استظهار شده و حکم به استحباب امر می شود. هر چند این نوع استظهار در زمان ما صورت می پذیرد، اما با تمسک به اصاله الثبات که اصلی عقلایی است، حکم به ظهور «فانه احسن» در استحباب در زمان صدور می شود.

البته بیان شد: این تعبیر هر چند در زمان ما ظهور در استحباب دارد و اگر قرینه ای بر خلاف نباشد باید حمل بر استحباب کرد، ولی با توجه به کثرت روایات دالّ بر لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی، این تعبیر حمل بر وجوب می شود.

در این جلسه برای شناسایی ظهور تعبیر «فانه احسن» در زمان صدور، برخی از مشابهات این تعبیر در روایات را مرور میکنیم.

**عدم دلالت «فانه احسن» در صحیحه حلبی بر استحباب**

برای شناسایی معنای «فانه احسن» در زمان صدور، باید این تعبیر و مشابهات آن را در روایات بررسی کرد. با مراجعه به روایات، استعمال «فانه احسن» در غیر از این مورد یافت نشد. تنها استعمالات «خیر» در مقام تعلیل و بیان مناط حکم یافت شد، که با توجه به تشابه این استعمال با استعمال «فانه احسن»، موارد استعمال بیان شده و از آن ها ظهورگیری می شود.

البته باید دانست: بیان این استعمالات تنها برای تأیید بوده و همانگونه که در جلسه گذشته بیان شد، کثرت روایات دالّ بر لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی، خود قرینه ای برای تصرّف در ظهور «فانه احسن» می باشد.

مؤید دیگر عدم دلالت «فانه احسن» در صحیحه حلبی بر استحباب، حکم اهل تسنن زمان ائمه ع به لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی است و کسی از عامه مشاهده نشده که قائل به عدم لزوم احتیاط باشد.

**بررسی استعمالات کلمه «خیر»، وجوب یا استحباب؟**

پیش از بررسی استعمالات کلمه «خیر» باید چند نکته را بیان کرد.

1. در کلمه «خیر» دو احتمال صفت مشبهه و افعل تفضیل وجود دارد. به همین دلیل در برخی از استعمالات نمیتوان افعل تفضیل بودن «خیر» را اثبات کرد تا این استعمال، با استعمال «احسن» تشابه بیشتری داشته باشد.

2. در برخی از استعمال «خیر» در مقام بیان مناط حکم، اساسا امر ابتدایی ظهور در وجوب ندارد. در حالی که در صحیحه حلبی، «فلیغسل» ظهور در وجوب داشته و این احتمال وجود دارد که «فانه احسن» این ظهور در وجوب را از بین ببرد. به همین دلیل، تمسک به این موارد برای یافتن ظهور «فانه احسن» صحیح نیست. مثل: «جَاءَ جِبْرِیلُ إِلَی النَّبِیِّ ص فَقَالَ- عَلَیْکُمْ بِالْبَرْنِیِّ فَإِنَّهُ خَیْرُ تُمُورِکُمْ- یُقَرِّبُ مِنَ اللَّهِ وَ یُبَاعِدُ عَنِ النَّارِ»[[1]](#footnote-1) برنیّ، نوعی از خرماست و وجوبی بودن امر به خوردن خرما، در اذهان استغراب دارد و اساسا، اوامر به خوردن خوراکی ها، ظهور در وجوب ندارد. به همین دلیل، بحث از این که آیا فَإِنَّهُ خَیْرُ تُمُورِکُمْ- یُقَرِّبُ مِنَ اللَّهِ وَ یُبَاعِدُ عَنِ النَّارِ برای صرف ظهور امر موجود در حکم معلّل از وجوب است یا نه؟ بحثی ناصحیح است.

3. در برخی از استعمالات، «خیر» به صراحت تعلیل برای حکم استحبابی وارد شده که این موارد نیز از محلّ استشهاد خارج است مانند: « قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الصِّیَامُ بِالْمَدِینَةِ وَ الْقِیَامُ عِنْدَ الْأَسَاطِینِ لَیْسَ بِمَفْرُوضٍ وَ لَکِنْ مَنْ شَاءَ فَلْیَصُمْ فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَهُ إِنَّمَا الْمَفْرُوضُ صَلَاةُ الْخَمْسِ وَ صِیَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَکْثِرُوا الصَّلَاةَ فِی هَذَا الْمَسْجِدِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکُمْ»[[2]](#footnote-2) زیرا بحث در مواردی است که حکم معلّل ظهور در وجوب داشته و با تعلیل، از این ظهور رفع ید شده باشد.

4. در برخی از استعمالات نیز، تعلیل برای بیان مناط حکم نبوده و تنها مصلحت موجود در نفس عمل را بیان میکند. مانند: قَالَ ع مُرُوا نِسَاءَکُمْ بِالْغَزْلِ فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ أَزْیَنُ.[[3]](#footnote-3) در این روایت، ضمیر «فانه خیر لهن» به غزل بازگشت دارد. به این معنا که بهترین اشتغالی که برای زن وجود دارد ریسندگی است. زیرا با ریسندگی زن در منزل مشغول بوده و کرامت او حفظ می شود. در حالی که بیرون آمدن زن و به عهده گرفتن شغل های خارج از منزل، با حرمت زن منافات دارد. این مورد نیز از محل استشهاد خارج است زیرا در آن تعلیل برای غزل وارد شده نه تعلیل برای امر به غزل. اگر ضمیر «فانه خیر» به امر به غزل بازگشت داشت، می توانست استشهادی برای بحث ما باشد. پس حتی با فرض دلالت «مروا نسائکم بالغزل» بر وجوب،[[4]](#footnote-4) این روایت صلاحیت استشهاد برای فهم ظهور «فانه احسن» را ندارد. زیرا در «فانه احسن» ابتدا امر به شیءای شده و سپس این امر، احسن شمرده شده است نه آنکه آن شیء خیر دانسته شده باشد.

پس از روشن شدن جایگاه بحث، مواردی از استعمالات «فانه خیر» که موجب صرف ظهور حکم معلّل در وجوب نشده را مرور می کنیم.

مورد اول: الْزَمِ الصِّدْقَ وَ إِنْ خِفْتَ ضُرَّهُ فَإِنَّهُ خَیْرٌ مِنَ الْکَذِبِ الْمَرْجُوِّ نَفْعُهُ.[[5]](#footnote-5) در این روایت بیان شده، ملتزم شدن به صدق حتی ترس ضررش باشد، از کذبی که نفع آن امید می رود، بهتر است. در این روایت، «فانه خیر» موجب صَرف ظهور«الزم الصدق» از وجوب نیست.

مورد دوم: فَقَالَ مَرْوَانُ إِنِّی آمُرُکَ بِبَیْعَةِ یَزِیدَ بْنِ مُعَاوِیَةَ فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکَ فِی دِینِکَ وَ دُنْیَاک‏[[6]](#footnote-6) پس از مرگ معاویه ملعون، یزید لعنه الله جانشین او شده و نامه ای را برای ولید می نویسد که از چند نفر من جمله امام حسین ع بیعت بگیر. مروان در مجلسی که برای بیعت از امام حسین ع ایجاد می کنند حضور داشته و این سخنان را به امام حسین ع می گوید. امام حسین ع نیز بیعت با یزید را نمیپذیرد. در این نقل، مروان امر به بیعت با یزید می کند و به نظر خود او این امر وجوبی است. سپس امر را با « فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکَ فِی دِینِکَ وَ دُنْیَاک» تعلیل کرده، روشن است که مروان با این تعلیل، قصد از بین بردن ظهور امر در وجوب را نداشته و نمی خواهد بگوید: بیعت استحبابی و قابل ترک است. پس «خیر» موجب صَرف ظهور امر در وجوب نیست.

مورد سوم: «دَخَلَ سُفْیَانُ الثَّوْرِیُّ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَرَأَی عَلَیْهِ ثِیَابَ بِیضٍ کَأَنَّهَا غِرْقِئُ الْبَیْضِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا اللِّبَاسَ لَیْسَ مِنْ لِبَاسِکَ فَقَالَ لَهُ اسْمَعْ مِنِّی وَ عِ مَا أَقُولُ لَکَ فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکَ عَاجِلًا وَ آجِلًا إِنْ أَنْتَ مِتَّ عَلَی السُّنَّةِ وَ الْحَقِّ وَ لَمْ تَمُتْ عَلَی بِدْعَةٍ»[[7]](#footnote-7) «غرقئ» به معنای پوسته نازک بین پوست بیرونی تخم مرغ و سفیده تخم مرغ است که بسیار نازک بوده و نشانه امری لطیف است. امام ع لباس بسیار نازکی را به تن داشته اند و سفیان ثوری به امام ع انتقاد کرده و می گوید: این لباس مثلا در شأن شما نیست. امام ع در پاسخ می فرماید: «حرف مرا گوشت کن که برای دنیا و آخرت تو خیر است. اگر در سنت بمیری و در بدعت نمیری که دیگر نصیحت من برایت مفید نخواهد بود.» این روایت نیز دالّ بر استحباب نیست بلکه حضرت ع عمل به سخن خود را برای سفیان ثوری لازم می دانند.

مورد چهارم: عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: کُنَّا بِالْمَدِینَةِ حِینَ بَعَثَ دَاوُدُ بْنُ عَلِیٍّ إِلَی الْمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ فَقَتَلَهُ فَجَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَلَمْ یَأْتِهِ شَهْرا ... قَالَ انْصَرِفُوا فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکُمْ فِی دُنْیَاکُمْ وَ آخِرَتِکُم‏[[8]](#footnote-8) در این نقل، حاکم سراغ امام ع فرستاده و با تشر می گوید: اگر حضرت ع نیامد سر او را ببرند. امام ع به مأمورین می فرماید: « انْصَرِفُوا فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکُمْ فِی دُنْیَاکُمْ وَ آخِرَتِکُم» این کلام امام ع استحبابی نیست و حضرت ع انصراف و بازگشت آنان را استحبابی نمی داند.

**احتمال استعمال «خیر» در صفت مشبهه**

یکی از مشکلات بررسی استعمالات «خیر» و تطبیق آن با «فانه احسن» احتمال صفت مشبهه بودن «خیر» در برخی از استعمالات است. در بین استعمالات طرح شده، تنها در مثال هایی که پس از«خیر»، «من» به کار رفته مانند « فَإِنَّهُ خَیْرٌ مِنَ الْکَذِبِ الْمَرْجُوِّ نَفْعُهُ» می توان با قاطعیت «خیر» را افعل تفضیل دانست و در سایر استعمالات مانند: « فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکُمْ فِی دُنْیَاکُمْ وَ آخِرَتِکُم» و « فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکَ عَاجِلًا وَ آجِلًا» و «فَإِنَّهُ خَیْرٌ لَکَ فِی دِینِکَ وَ دُنْیَاک» احتمال صفت مشبهه بودن «خیر» وجود دارد.

**احتمال استعمال «خیر» و «احسن» برای تلطیف امر نه استحبابی کردن آن**

نکته ای که باید بدان دقت داشت آن است که گاه در باعثیت امر مانعی وجود داشته و مکلفین نمی خواهند این امر را انجام دهند. در این موارد به هدف تکمیل باعثیت امر و برداشتن مانع، ضمیمه ای به امر می شود که می تواند این زمینه تلطیف امر باشد. در این موارد، روح نصیحت و خیر خواهی به امر ضمیمه می شود اما صرف

ضمیمه روح نصحیت، موجب استحبابی شدن امر نیست.[[9]](#footnote-9) مثلا پدر در مقام امر به فرزند بیان می کند: من خیر و شر تو را می دانم و به توعلاقه مندم. هم چنین بیش از تو تجربه دارم و لباس پاره کرده ام. فلان کار را انجام نده. در این موارد، پدر با ضمیمه کردن این نکات، در مقام تلطیف امر و ایجاد روح نصیحت در آن است تا فرزند بهتر سخن او بشنود نه آنکه بخواهد امر خود را استحبابی کند.

در «فانه احسن» نیز کاملا این احتمال جدی است که امام ع پس از امر به شستن لباس بیان می کند: تصور نکن شستن تمام لباس کاری بیهوده است. صحیحه حلبی می تواند شبیه این روایت باشد که امام ع امر به دور ریختن تمام دیگی می کند که موش در آن افتاده است. آن شخص می گوید: «الْفَأْرَةُ أَهْوَنُ‏ عَلَیَّ مِنْ أَنْ أَتْرُکَ طَعَامِی‏ مِنْ أَجْلِهَا» یک موش کوچک ارزش آن را ندارد که به خاطر آن کل غذا را دور بریزم. امام ع به او می فرماید: «إِنَّکَ لَمْ تَسْتَخِفَّ بِالْفَأْرَةِ وَ إِنَّمَا اسْتَخْفَفْتَ بِدِینِکَ»[[10]](#footnote-10)

تو دین خود را سبک شمردی نه آنکه موش را ناچیز بدانی.[[11]](#footnote-11) «فانه احسن» در صحیحه حلبی نیز می تواند به همین معنا باشد که درمقابل حکم خداوند، توهماتی احساسی که نوعی توهم عقل گرایانه و خرد ورزانه در آن وجود دارد را کنار بگذارید و در حقیقت این تعبیر برای تنبیه وجدان استعمال شده باشد.

**مختار در معنای «فانه احسن»**

با وجود نقل موراد استعمالی که در آنها «فانه خیر» موجب صَرف ظهور امر در وجوب نیست، نمی توان این موارد اندک را کافی در اثبات ظهور «فانه احسن» در وحوب دانست. به همین دلیل- بدون در نظر گفتن اوامر معارض- باید ظهور «فانه احسن» در استحباب و صَرف ظهور امر «فلیغسل» از وجوب را پذیرفت. زیرا از

این نوع تعبیر در زمان ما، استحباب فهمیده شده و با اصاله الثبات، حکم به ظهور روایت در زمان صدور در استحباب می شود. اما با توجه به روایات متعدّدی که در آنها احتیاط لازم دانسته شده است، اصاله الثبات را کنار گذاشته و حکم به عدم ظهور روایت در استحباب در زمان صدور می کنیم.

**اصاله الثبات در ظهورات**

اصاله الثبات اصلی عقلایی و معتبر است. به نظرم حاج آقای والد، اصاله الثبات را قبول نداشته و عمل به روایات را به علت اطمینان حاصل از ظهورات آنها، لازم می دانند. اما حصول اطمینان به عدم تغیر ظهور روایات، بسیار سخت است و در بسیاری از موارد، اطمینان به ظهور زمان صدور، حاصل نمی شود. وجه اعتبار اصاله الثبات می تواند به مناط انسداد صغیر باشد که عقلا به علت بقای نظام اجتماعی، حکم به وحدت ظهور زمان خود با زمان صدور می کنند و می تواند با تمسک به فعل امام معصوم ع باشد. امام صادق ع در موارد متعدّدی بدون اشاره به معنای روایت، به کلام پیامبر ص استشهاد کرده است. می دانیم پس از عصر رسول الله ص با توجه به گسترش اسلام و به خصوص ورود لغات یونانی و فارسی در زمان عرب و در مراوده اعراب با غیر اعراب، تغییرات گسترده ای در لغات و ظهورات حاصل شده است، اما با این حال امام ع به کلام پیامبر ص استشهاد می‌کرده اند. با بررسی سیر تحول زبان در تاریخ، می توان نتیجه گرفت ادعای حصول اطمینان در زمان امام صادق ع به ظهورات کلام رسول الله ص، ادعایی صحیح نیست.

در نتیجه اگر در معنای لغات و ظهور کلماتی که در گذشته صادر شده، شک داشته باشیم و مثلا مراد از وقف نامه یا کلام امام صادق ع را ندانیم، ظهور کلام در زمان حاضر به ضمیمه اصاله الثبات، موجب حجیت ظهور است حتی اگر اطمینان به عدم تغییر ظهورات نداشته باشیم. بله چون مناط حجیت اصاله الثبات انسداد صغیر است، مطلق ظن به بقای ظهور کفایت نکرده و باید ظنی قوی به بقای ظهور و ثبات، وجود داشته باشد تا اصاله الثبات حجیت بیابد.

البته باید دقت داشت: اصاله الثبات پس از فحص اعتبار داشته و پیش از فحص از مشابهات برای فهم ظهور روایت در زمان صدور، نمی توان به اصاله الثبات تمسک جست. در گذشته به علت سخت بودن فحص از مشابهات، کمتر برای فهم ظهور زمان صدور، فحص صورت می گرفته است اما امروزه به علت آسان تر شدن فحص از مشابهات، فحص باید صورت گیرد و بدون فحص نمی توان به اصاله الثبات تمسک کرد. البته، فحص صورت گرفته در موارد استعمال «فانه خیر» و مشابهات آن، بسیار کم بوده و نمی توانیم بر اصاله الثبات،

پافشاری کنیم.[[12]](#footnote-12) به همین دلیل با توجه به روایات متعدّد دالّ بر لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی، اصاله الثبات را در «فانه احسن» کنار گذاشته و حکم به ظهور روایت در وجوب می کنیم.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد**

1. صحیفه الرضا علیه السلام؛ ص: 75 [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذیب الاحکام؛ ج9، ص: 9 رقم: 43 [↑](#footnote-ref-2)
3. مکارم الاخلاق؛ ص: 238 [↑](#footnote-ref-3)
4. «مروا نسائکم» ظهور در وجوب امر زنان به غزل ندارد. زیرا این امر و مانند آن، بیان کننده شؤونات زن بوده و از ابتدا ظهور در وجوب ندارند. [↑](#footnote-ref-4)
5. عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص: 83 [↑](#footnote-ref-5)
6. اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهرى، النص، ص: 24 [↑](#footnote-ref-6)
7. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص65. [↑](#footnote-ref-7)
8. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 218 [↑](#footnote-ref-8)
9. معروف است که آیت الله حسن زاده آملی، گفتن شهادت رابعه (شهادت به حضرت زهرا س) را در اذان مستحسن می دانند. چند روز پیش شخصی در یکی از جلسات در مقام انتقاد به ایشان بیان می کرد: بنده شخصی هستم که ارادت به آیت الله حسن زاده داشته و حتی شرح حال ایشان را نوشته ام و کتاب بنده در مورد ایشان، جزو پرفروش ترین کتاب ها بوده است. پس اگر انتقادی می کنم از روی کینه نبوده و تماما خیر خواهی است. [↑](#footnote-ref-9)
10. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏1 ؛ ص420 مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْيَقْطِينِيِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ وَقَعَتْ فَأْرَةٌ فِي خَابِيَةٍ فِيهَا سَمْنٌ أَوْ زَيْتٌ فَمَا تَرَى فِي أَكْلِهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع لَا تَأْكُلْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ الْفَأْرَةُ أَهْوَنُ‏ عَلَيَّ مِنْ أَنْ أَتْرُكَ طَعَامِي‏ مِنْ أَجْلِهَا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّكَ لَمْ تَسْتَخِفَّ بِالْفَأْرَةِ وَ إِنَّمَا اسْتَخْفَفْتَ بِدِينِكَ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْمَيْتَةَ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ. [↑](#footnote-ref-10)
11. برخی می گویند: مگر خداوند به خاطر یک تار مو، افراد را به جهنم می برد. خدا از این بالاتر و کریم تر است که برای یک تار مو، کسی را وارد دوزخ کند. این نوع تعبیرات در حقیقت کوچک شمردن دین است و پاسخ آن همین کلام امام ع می باشد. برخی نیز به طعنه بیان می کنند که آخوندها عمر خویش را مشغول بحث حیض و نفاس اند و خیال می کنند بحث از حکم حیض و نفاس مانند خود حیض و نفاس، آلودگی دارد در حالی که بحث از حکم حیض و نفاس، بحث از حکم الهی و دین خدا بود و ارزشمند است. [↑](#footnote-ref-11)
12. استاد دام ظله در قسمتی از درس، بیان می کند: « با این مقدار فحص ناقصی که ما کردیم بخواهیم بگوییم ظهور در استحباب ندارد یعنی بگوییم اصاله الثبات زمین خورده است و امثال اینها فی نفسه درست نیست» اما در قمتی دیگر می فرماید: « اصل اصاله الثبات در جایی هست که انسان فحص کرده باشد. جایی که با فحص آدم احساس می کند که این ظهوری که الآن ما داریم در زمان روایت نباشد معلوم نیست اصلا اصاله الثبات جاری شود. این است که حالا می گویم من موارد خیر را کامل فحص نکردم.» ظاهرا این دو تعبیر با هم تهافت دارد زیرا اگر فحص شرط جریان اصاله الثبات باشد و فرض عدم فحص باشد، اصاله الثبات جاری نخواهد بود در حالی که در قمست اول ایشان اصاله الثبات را پذیرفته است. شاید ایشان اصاله الثبات را معتبر می داند مگر بر خلاف آن تتبعی صورت گیرد که البته این احتمال بعید از سیاق کلام ایشان است. (مقرّر) [↑](#footnote-ref-12)